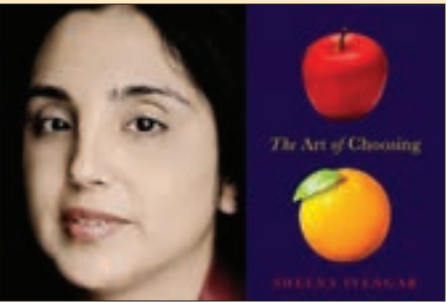


معرفی کتاب

مروری بر کتاب «هنر انتخاب»، نوشته شینا آیتگار

ما همانی هستیم که انتخاب می‌کنیم



خادم

«ما همانی هستیم که انتخاب می‌کنیم.» این جمله معروفی است که به شکل‌های مختلف بیان شده است. اما انتخاب مقوله و روندی بسیار پیچیده است که عوامل متعددی، از ژنتیک تا فرهنگ و محیط، بر آن اثرگذارند. «هنر انتخاب»، نوشته شینا آیتگار، استاد روان‌شناسی در دانشگاه کلمبیا، به بررسی عمیق و چندوجهی مفهوم «انتخاب» می‌پردازد. آیتگار، با رویکردی بین‌رشته‌ای، این موضوع را نه تنها از دیدگاه روان‌شناسی، بلکه از منظر کسب‌وکار، فلسفه، سیاست عمومی و پزشکی کنکاش می‌کند. این کتاب، با بهره‌گیری از تحقیقات علمی، تجربیات شخصی نویسنده و روایت‌های جذاب، تلاش دارد پیچیدگی‌های تصمیم‌گیری در زندگی ما را روشن کند.

در بخشی از معرفی این کتاب در وبگاه نشر «بیدگل» آمده است: «ما آدم‌ها، هرروز، بارهاوبارها، دست به انتخاب می‌زنیم: جای بخورم یا قهوه؟ پولم را پس انداز کنم یا با آن چیزی بخرم؟ مهاجرت کنم یا همین‌جا بمانم؟ همه این انتخاب‌ها، چه پیش‌یاافتاده باشند و چه سرنوشت‌ساز، به خودمان و دیگران نشان می‌دهند که ما کیستیم؛ به عبارت دیگر، همین انتخاب‌ها هستند که به هویت و زندگی‌مان شکل می‌دهند. اما چرا و چطور انتخاب می‌کنیم؟ انتخاب‌هایمان تابع میلی ذاتی‌اند یا برآمده از بستر فرهنگی‌ای که در آن زندگی کرده‌ایم؟ چرا گاهی تصمیماتی می‌گیریم که به ضررمان تمام می‌شوند؟ اصلا این انتخاب‌ها واقعا چقدر دست‌خودمان‌اند؟ شینا آیتگار، در 'هنر انتخاب'، با رجوع به حوزه‌ها و عرصه‌های مختلف، از روان‌شناسی و فلسفه گرفته تا اقتصاد، علوم سیاسی، ادبیات و سینما، نگاهی جامع به مفهوم 'انتخاب' می‌اندازد. آیتگار، با بررسی چالش‌های انتخاب، نشان می‌دهد که تصمیم‌های ما در دنیایی مملو از تحولات سیاسی، فرهنگی و تکنولوژیکی چه پیامدهای گسترده‌ای دارند و چطور می‌توانیم با رویکردی تأملی و-درعین‌حال- عمل‌گرایانه با این چالش‌ها مواجه شویم.»

نویسنده در این اثر نشان می‌دهد که انتخاب یک نیاز ذاتی است. اما فرهنگ بر آن تأثیر می‌گذارد. آیتگار استدلال می‌کند که انسان‌ها با نیاز به انتخاب متولد می‌شوند و نداشتن حق انتخاب می‌تواند بسیار آزاردهنده باشد. با این حال، او نشان می‌دهد که میزان و نوع تمایل به انتخاب به شدت تحت تأثیر فرهنگ قرار دارد. تحقیقات او نشان می‌دهد که در برخی فرهنگ‌ها، به‌ویژه فرهنگ‌های آسیایی، افراد ممکن است در شرایطی که انتخاب‌هایشان توسط مراجع معتبر (مانند مادر یا مدیر) تعیین می‌شود احساس راحتی و حتی قدرت بیشتری کنند. این با فرهنگ‌های فردگراتر، مانند فرهنگ غربی که بر انتخاب شخصی تأکید دارند، متفاوت است.

گاهی اوقات، محدودیت انتخاب می‌تواند مفید باشد؛ برخلاف تصور رایج که انتخاب بیشتر همیشه بهتر است، آیتگار نشان می‌دهد که، در برخی موارد، محدودیت در انتخاب می‌تواند به رضایت بیشتر، خوش‌بینی و حتی احساس کنترل بیشتر منجر شود. او این ایده را با مطالعه بر روی افراد مذهبی که محدودیت‌های رفتاری زیادی را رعایت می‌کنند بررسی می‌کند. یافته‌های او نشان می‌دهد که این افراد لزوماً احساس درماندگی نمی‌کنند، بلکه چهارچوب و معنایی که این محدودیت‌ها فراهم می‌کنند می‌تواند منبع امید و خوش‌بینی باشد.

معنا به اندازه انتخاب مهم است؛ آیتگار تأکید می‌کند که انتخاب صرفاً یک فرایند منطقی نیست، بلکه به شدت با معناگره خورده است. انتخاب‌های ما هویت ما را شکل می‌دهند و خود انتخاب‌ها توسط معانی‌ای که به آن‌ها می‌دهیم (چه ناشی از تبلیغات باشند، چه روابط شخصی و چه تعهدات فلسفی) هدایت می‌شوند. این معانی می‌توانند آگاهانه یا ناخودآگاه باشند.

تصمیم‌گیری یک هنر است که می‌توان آن را بهبود بخشید؛ درحالی‌که علم می‌تواند به ما در درک بهتر فرایند تصمیم‌گیری کمک کند. آیتگار معتقد است که انتخاب در هسته خود یک هنر باقی می‌ماند. او پیشنهاد می‌دهد که با طرح پرسش‌های درست و تأمل در فرایند تصمیم‌گیری خود می‌توانیم در انتخاب‌کردن مهارت پیدا کنیم. کتاب نکاتی عملی برای بهبود مهارت‌های تصمیم‌گیری ارائه می‌دهد.

انتخاب در دنیای مدرن پیچیدگی دارد؛ کتاب به چالش‌های تصمیم‌گیری در دنیای امروز، که با فراوانی بیش‌ازحد انتخاب‌ها مواجه هستیم، می‌پردازد. از انتخاب بین انواع بی‌شمار محصولات در فروشگاه تا تصمیمات مهم زندگی مانند مسیر شغلی یا مسائل پزشکی. نویسنده نشان می‌دهد که هر انتخاب هزینه و مسئولیتی با خود به همراه دارد.

بین انتخاب‌های خودخواسته و تحمیلی تفاوت هست؛ نویسنده، به روشنی، نشان می‌دهد که واکنش ما به انتخاب‌هایی که خودمان انجام می‌دهیم، در مقایسه با انتخاب‌هایی که دیگران (به‌ویژه غریبه‌ها) به ما تحمیل می‌کنند، بسیار متفاوت است. ماتمایل داریم با انتخاب‌های افراد نزدیک یا مراجعی که به آن‌ها اعتماد داریم موافقت کنیم، درحالی‌که انتخاب‌های تحمیلی بیگانگان معمولاً با مقاومت و احساس تحمیل همراه است.

«هنر انتخاب»، نوشته شینا آیتگار، ترجمه سپیده رینسی، نشر بیدگل، ۳۲۴ صفحه، ۲۸۵ هزار تومان.

شهریار

۵شنبه
 ۱۸ دی‌ماه ۱۳۹۹
 شماره ۴۴۵

۱۰



فرهنگ و ادبیات

گوهر شاهوار ۱۴۰

علی باقریان

یکی بانگ برزد به خواب اندرون^(۱)

که لزان شد آن خانه بی ستون^(۲)

بجستند خورشیدرویان^(۳) از جای

از آن غلغلی^(۴) تا مژگند خدای^(۵)

چنین گفت ضحاک را ارنواز^(۶)

که شاهانگویی چه بودت به راز^(۷)

که خفته بد آرام^(۸) در خان^(۹) خویش

بدین سان پرتسیدی از جان خویش

زمین هفت کشور^(۱۰) به فرمان توست

ددا^(۱۱) و دیو و مردم نگهبان توست

۱- در قدیم، گاه، دوبار حرف اضافه می‌آورده‌اند، یک بار پیش از کلمه یا عبارت و یک بار پس از آن. «به خواب اندرون»، مجموعاً، یعنی «در خواب». ۲- جلال خاقلی مطلق در «گزارش شاهنامه» مقصود از «بی ستون» را «طاق گنبدی و ضریبی» دانسته است. ۳- خورشیدرویان: زنان خورشیدمانند در زیبارویی. ۴- غلغل: صدای نامفهوم. ۵- تا مژگند خدای: کد خدای نامور، سرور بنام، شوهر نامدار. ۶- به راز: پنهانی، در نهان. ۷- بد آرام: به آرامی، در آرامش. ۸- خان: خانه. ۹- هفت کشور: هفت سرزمین، سراسر خشکی‌های زمین (که گمان می‌کرده‌اند هفت پاره است). ۱۰- دد: جانور وحشی.

روایت چند ساعت هم صحبتی با زائران و مجاوران امام رضا^(ع) درباره میزان آگاهی عمومی از میراث ادبی حرم مطهر رضوی

زیبایی‌هایی که ساده از کنارشان می‌گذریم



عکس: بهمن‌حسین علوانی/شهریار

دیگر- میراث ادبی حرم تمرکز کنیم. سؤال این است که این میراث ادبی چقدر در معرض توجه مجاوران وزائران است؟ آیا کسانی هستند که لایه‌لای اقامه نماز و خواندن زیارتنامه، شکل وשמایل دیگری به زیارتشان بدهند، بر این نوشته‌ها تأمل کنند و در پی رمزگشایی از آن‌ها باشند؟ در گزارش امروز، سعی کرده‌ایم با چند ساعت قدم‌زدن در صحن‌های مختلف حرم و کپ و گفت با زائران به پاسخ همین سؤال‌ها برسیم.

هشتم^(ع) عرض شده و این عبارت نقش بسته است: «یا علی موسی الرضا، مولای عشق». در روزهای دهه‌ه جور، زیادی پیچیده دیده می‌شود. بی‌تی، حدیثی، روایتی یا سلامی زیاد در حرم به چشم می‌آید. اما اشعاری هم هست که همیشه اینجا می‌درخشد، روی کاشی‌ها، روی گنبد طلا. روی دیوارها و درها.

امروزی می‌خواهیم کمی روی همین کلمه‌ها و همین ابیات یا-به بیانی

و کودک» می‌ایستم، جایی که حاشیه طاق‌هایش ابیاتی نوشته شده است، تا حد ممکن فشرده و جمع و جور، زیادی پیچیده دیده می‌شود. خواندن آن مستلزم کمک‌گرفتن از یک آدم آگاه است یا تحقیق و تفحص در اسناد و مدارک. این سخت خوانی نکته‌ای است که بسیاری از کسانی که به سراغشان می‌روم به آن اشاره می‌کنند. دومین دسته از مخاطبان از این جماعت‌اند، آدم‌هایی که می‌گویند: «بله، دقت کرده‌ایم، نگاه کرده‌ایم، حتی سعی کرده‌ایم از آن‌ها سر دربیآوریم، اما چیزی دستگیرمان نشده. سخت است، خوانده نمی‌شود. کج و معوج است، تودرتوست»، و تعابیر و تفاسیر دیگری از این دست می‌آورند. تصمیم می‌گیرم مخاطب بعدی‌ام یکی از خدام باشد. می‌پرسم: «شما دارد که دعاست، و اگر کسی غم و غصه‌ای داشته باشد یا مشکلی و گرفتاری‌ای و بعد بیاید روبه رویش بنشیند و نیم ساعتی به آن نگاه کند، غصه‌اش رفع می‌شود و گرفتاری‌اش حل می‌شود.» خانمی که هر روز صبح می‌آید حرم این‌گونه پاسخ‌ها را می‌دهد: «آره، بارها دقت کرده‌ام، از بعضی‌ها عکس گرفته‌ام، بعضی وقت‌ها هم استوری می‌کنم. یک کاشی خیلی قدیمی بود که الان یاد نمی‌آید چه رویش نوشته شده بود، ولی، وقتی داشتم به آن نگاه می‌کردم، به این فکر می‌کردم که، باوجوداینکه سال‌ها پیش یکی آن را نوشته، چقدر به حال و هوای امروز ما هم شبیه است. راستش، من همیشه به این نوشته‌ها نگاه می‌کنم، بعضی‌هایشان را می‌توانم بخوانم، و اتفاقاً خیلی حس خوبی می‌دهد و اصلاً حالم خوب می‌شود. اما خواندن بعضی‌ها خیلی مشکل است؛ اصلاً نمی‌فهمی. راستی! آدم‌های زیادی را هم می‌بینم، مخصوصاً در اینستاگرام، که از این نوشته‌ها و شعرها عکس می‌گیرند و استوری می‌کنند. استوری بازها می‌داند، بعد، گوشی تلفنش را از کیفش در می‌آورد و دوتا از عکس‌هایی که در حرم گرفته را نشانم می‌دهد و می‌گوید: «ببین، این دوتا از شعرهایی است که خیلی دوستشان دارم. توی صحن آزادی است.» این دو بیت است: «می‌روم دل تنگ اما دل خوشم آقای من/ هرزمان و هرگاه باشم تو همراه منی» و «ما در این در نه بی حشمت و جاه آمده‌ایم/ از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم». یک نفر هم به زیبایی ظاهری اشعار اشاره می‌کند: «فکر می‌کنم بیشتر از همین بُد زیبایی‌شناسی است که اهمیت دارد، بعید می‌دانم کسی علاقه یا حوصله‌ای داشته باشد که زمان بگذارد و دقت کند ببیند چه روی این کتیبه‌ها و کاشی‌ها نوشته شده، مگر پژوهشگر و محقق باشد که بخواهد در این باره مقاله‌ای تولید کند مثلاً، یا علاقه زیادی داشته باشد که عشقش بکشد و برود دنبال این چیزها.» آخرین نفری که می‌روم سراغش حرف آخر را می‌زند: «خودم تا به حال توجهی نکرده‌ام، بعید می‌دانم آدم‌های دیگر هم دقت کنند. می‌دانم؟ مثل اغلب چیزهایی است که در زندگی‌مان وجود دارد و اتفاقاً اهمیت هم دارند، اما عادت کرده‌ایم خیلی ساده از کنارشان رد شویم و بگوییم چقدر قشنگ‌اند، نه اینکه دنبال منظور و مفهوم خاصی از آن باشیم.»

می‌ایستم میان صحن جمهوری و بست شیخ طوسی، میان دولت یکی از درها که یکی از شاهراه‌های اتصال این صحن‌ها به یکدیگر است. بر حاشیه هر کدام از لث‌ها، به جز «السلام علیک یا علی بن موسی الرضا» و «آستان قدس رضوی ۱۳۶۸»، ابیات و اشعاری هم به چشم می‌خورد. ابتدا، سرتوشان را پیدا نمی‌کنم. یک مصرع را توی گوگل جست‌وجو می‌کنم: «وصال کعبه خواهی سوی ایوان رضا رو نه». اولین یافته از «گنجور» است. بازش می‌کنم: «دیوان اشعار و قصاید باباغفانی شیرازی، شماره ۳: در منقبت امام همام علی بن موسی الرضا علیه السلام». مطلع قصیده این است: «بود پیروسته نیت در ریاض روضه رضوان را/ که بوسد آستان روضه شاه خراسان را». همین‌طور ادامه می‌دهم تا می‌رسم به کلمه‌های آشنای روی در: «وصال کعبه خواهی سوی ایوان رضا رو نه/ چه حاجت از تف دل تافتن ریگ بیابان را؟// خدا با دوستان چندین کرم دارد که کرد آسان/ به راه این حرم دشواری خار مغیلان را// به هر مژگان زدن چون دولت حاجی بُرد سالک/ سزد که دیده‌ها سازد قدم این راه آسان را// ز طوف این حرم گردی چو در پیراهنی گیرد/ بگو بر روضه فردوس افشان طُرف دامان را».

دار کرم‌تر و شلوغ‌تر می‌شود. ترجیح می‌دهم کشفیات را بگذارم برای بعد. توی همین چند دقیقه که اینجا ایستاده‌ام، به کرات (تأکید می‌کنم؛ به کرات)، آدم‌هایی را می‌بینم -البته اغلب سن وسال دار- که در گذر از این مسیر این در را می‌بوسند و پیش می‌روند. دست روی همین شعرها می‌گذارند و پیش می‌روند. حتی سر می‌چرخانند و به کلمه‌های مندرج نگاه می‌کنند و پیش می‌روند. از چند نفرشان می‌پرسم آیا تا به حال به این شعرها توجهی کرده‌اند یا نه و جواب می‌شنوم که «نه». یک نفر می‌گوید: «نه تا به حال خوانده‌ام و نه تا به حال بهشان فکر کرده‌ام. ولی، حالا که گفتی، بدم نمی‌آید یک روز وقت بگذارم و این کار را بکنم. این‌ها هم بالاخره داشته‌های امام رضاست دیگر.»

سخت خوان و پرتکلف

می‌آیم به صحن انقلاب. دقیقاً قسمت «پیداشدگان/ خدمات مادر

محبوبه عظیم‌زاده

این روزها، از راسته خیابان شیرازی که وارد حرم می‌شوی، اولین چیزی که کنار گنبد و گلدسته توجهت را جلب می‌کند پرده‌سبزرنگ بزرگی است که بر فراز یکی از طاق‌ها نصب شده است. پرده‌ای که بر آن، سلامی به امام

گزارش

البته که نه!

پاسخ اغلبشان منفی است. این «اغلب» هم با اغماض است البته؛ به جرئت می‌توان گفت کسی به این اشعار توجهی نمی‌کند. زیارت برای همه خلاصه شده است در همان آداب همیشگی: نمازخواندن، زیارت‌نامه خواندن و، درحالتی کمی متفاوت تر، نشستن، زل‌زدن به گنبد و بارگاه، درد دل کردن و چشم به راه پاسخ ماندن. من، در دومرتبه مراجعه به حرم و چند ساعت پرسه‌زدن و گپ و گفت با زائران در صحن‌های مختلف، به یک پاسخ با بیان‌های متفاوت رسیدم: «نه، توجهی نکرده‌ام تا به حال»، «نه، نخوانده‌ام»، «نه، اصلاً دقت نکرده‌ام». البته در این میان، جزئیاتی هم ردوبدل شد.

سوی ایوان رضا^(ع)

می‌ایستم میان صحن جمهوری و بست شیخ طوسی، میان دولت یکی از درها که یکی از شاهراه‌های اتصال این صحن‌ها به یکدیگر است. بر حاشیه هر کدام از لث‌ها، به جز «السلام علیک یا علی بن موسی الرضا» و «آستان قدس رضوی ۱۳۶۸»، ابیات و اشعاری هم به چشم می‌خورد. ابتدا، سرتوشان را پیدا نمی‌کنم. یک مصرع را توی گوگل جست‌وجو می‌کنم: «وصال کعبه خواهی سوی ایوان رضا رو نه». اولین یافته از «گنجور» است. بازش می‌کنم: «دیوان اشعار و قصاید باباغفانی شیرازی، شماره ۳: در منقبت امام همام علی بن موسی الرضا علیه السلام». مطلع قصیده این است: «بود پیروسته نیت در ریاض روضه رضوان را/ که بوسد آستان روضه شاه خراسان را». همین‌طور ادامه می‌دهم تا می‌رسم به کلمه‌های آشنای روی در: «وصال کعبه خواهی سوی ایوان رضا رو نه/ چه حاجت از تف دل تافتن ریگ بیابان را؟// خدا با دوستان چندین کرم دارد که کرد آسان/ به راه این حرم دشواری خار مغیلان را// به هر مژگان زدن چون دولت حاجی بُرد سالک/ سزد که دیده‌ها سازد قدم این راه آسان را// ز طوف این حرم گردی چو در پیراهنی گیرد/ بگو بر روضه فردوس افشان طُرف دامان را».

دار کرم‌تر و شلوغ‌تر می‌شود. ترجیح می‌دهم کشفیات را بگذارم برای بعد. توی همین چند دقیقه که اینجا ایستاده‌ام، به کرات (تأکید می‌کنم؛ به کرات)، آدم‌هایی را می‌بینم -البته اغلب سن وسال دار- که در گذر از این مسیر این در را می‌بوسند و پیش می‌روند. دست روی همین شعرها می‌گذارند و پیش می‌روند. حتی سر می‌چرخانند و به کلمه‌های مندرج نگاه می‌کنند و پیش می‌روند. از چند نفرشان می‌پرسم آیا تا به حال به این شعرها توجهی کرده‌اند یا نه و جواب می‌شنوم که «نه». یک نفر می‌گوید: «نه تا به حال خوانده‌ام و نه تا به حال بهشان فکر کرده‌ام. ولی، حالا که گفتی، بدم نمی‌آید یک روز وقت بگذارم و این کار را بکنم. این‌ها هم بالاخره داشته‌های امام رضاست دیگر.»

سخت خوان و پرتکلف

می‌آیم به صحن انقلاب. دقیقاً قسمت «پیداشدگان/ خدمات مادر

